روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵
www.sharghdaily.ir
یکشنبه ۲۳ مرداد ۱۴۰۱ • ۱۶ محرم ۱۴۴۴ • ۱۴ آگوست ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۳۴۸ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۹ • اذان مغرب ۲۰:۱۴
اذان صبح فردا ۴:۵۱ • طلوع آفتاب ۶:۲۳

روزنامه شرق

• خانه قدیمی هوشنگ ابتهاج که در اختیار شرکت سیمان تهران قرار دارد، حالا سوگوار از دست دادن این شاعر پرآوازه ایرانی است. در حیاط این خانه درخت ارغوانی است که ابتهاج برای او شعری سروده که شهرت ملی دارد.
عکس: حسین اسماعیلی، ایرنا

دیالوگ روز

پرده‌نشین - بهروز شعیبی - ۱۳۹۳

محمدحسین (حامد کمیلی): حاج‌آقا گفتید تا جوون هستید زودتر ازدواج کنید تا کمتر گناه کنید.
ازدواج کردیم بیشتر گناه کردیم.
هر روز سر مردم رو کلاه می‌ذاریم تا بتونیم شکم زن و بچمون رو سیر کنیم... .

یادداشت

علامت‌های شگفت‌انگیز در انتصاب رئیس جدید

مدیر جدید کانون پرورشی و حقوق کودک

نرگس جودکی

بیش از ۱۰ روز از انتصاب مدیرعامل جدید کانون پرورش فکری و نوجوانان می‌گذرد. نظر نویسندگان و فعالان مطرح حوزه کودکان و نوجوانان به این انتخاب در شبکه‌های اجتماعی انعکاس داشت، اما مدیرعامل جدید خیلی زود نشان داد جای نگرانی بیش از آن است که تصور می‌شد. حامد علامتی تحت تأثیر اتفاقات سیاسی روز، برنامه دیدار با خانواده یکی از شهدای مدافع حرم را ترتیب داد و دستپاچه عکسی از این جلسه منتشر کرد که ناقض حقوق کودکان بود؛ نشستن بر بالین کودکی که در خواب است و نمی‌داند وقتی در آرامش چشم‌ها را بسته، ممکن است مدیر تازه یک سازمان مرتبط با کودکان با دوربین بالای سرش نشسته باشد. این تصویر به‌خوبی به ما می‌گوید که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان با سکانداری این مدیر جوان به کدام بیابان سر خواهد گذاشت. حالا در اولین روزهای مسئولیت مدیرعامل جدید باید ماده ۱۶ کنوانسیون حقوق کودک را که دولت ایران نیز به آن پیوسته، به مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان یادآوری کنیم که درباره حریم خصوصی کودکان تأکید می‌کند «در امور خصوصی، خانوادگی یا مکاتبات کودک نباید مداخله خودسرانه کرده یا به عزت و آبروی او تعرض کرد». باید به مدیرعامل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بگوییم به‌جز تعرض به حریم خصوصی کودکان، مسئله استفاده ابزاری از کودکان نیز جرم است، اگر پای منافع و اهداف (مادی یا به قصد شهرت و محبوبیت) افراد در میان باشد؛ چراکه کودک، قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری ندارد. به‌ویژه که این کودک حتی ندید که سوژه مدیر یک سازمان شده است. اقدام خلاف حقوق کودک مدیرعامل جدید نشان می‌دهد دوره‌ای در کانون آغاز شده که در آن دیگر بحث از بی‌توجهی به اساسنامه کانون و ادبیات کودکان فراتر رفته و از این به بعد فعالان حقوق کودک هم باید با نگرانی اقدامات رئیس جدید را دنبال کنند. مرور مسیری که وزیر آموزش‌وپرورش در حکم انتصاب علامتی بر آن تأکید کرده، نشان می‌دهد با وجود سفارش به تحکیم و تقویت ارکان کانون، برنامه‌ها بیشتر در جهت اهداف و فعالیت‌های نهادها و سازمان‌های دیگر است، نه تقویت کانون. در این رویکرد تحولی، مواردی برشمرده شده که مدیرعامل کانون باید در اجرای آن اهتمام و جدیت داشته باشد. در این موارد بارها به همکاری کانون با سازمان ملی تعلیم و تربیت که از زیرمجموعه‌های وزارت آموزش‌وپرورش است و سایر نهادهایی که نام مشخصی از آنها برده نشده، تأکید شده است:

-تمرکز ویژه برنامه‌های کانون در سطح استان‌ها و شهرستان‌ها بر دوره پیش از دبستان و مهدکودک‌ها با هماهنگی و همکاری سازمان ملی تعلیم و تربیت کودک

-هم‌افزایی و انجام فعالیت‌های مشترک با معاونت پرورشی و فرهنگی سازمان ملی تعلیم و تربیت کودک و سازمان صداوسیما در راستای توسعه فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی در میان دانش‌آموزان با تأکید بر تقویت هویت ملی و انقلابی ایشان

-طراحی و توسعه الگوهای جدید خردپروری (تربیت فکری) بر اساس مبانی اندیشگانی اسلامی با به‌کارگیری ظرفیت مجموعه‌های انقلابی مردمی در این زمینه و... .

به نظر می‌رسد با این برنامه‌ها، به جای آنکه دغدغه‌ای برای افزایش خروج مربیان کارکشته کانون در این سال‌ها وجود داشته باشد، کانون می‌رود تا شبیه سازمان‌های غیرخلاقی شود که کمترین دستاورد را با وجود صرف اعتبارهای هنگفت داشته‌اند. سال ۹۶ که فاضل نظری برای مدیرعاملی کانون معرفی شد، شهرام اقبال‌زاده، نویسنده، مترجم و منتقد ادبیات کودکان، به حسن روحانی، رئیس‌جمهوری وقت نامه‌ای سرگشاده نوشت که با این نامه «در بین ادبیات کودکی‌ها ولوله‌ای برپا شد». اقبال‌زاده در نامه انتقادی‌اش بعد از اشاره‌هایی به وضعیت اسفبار فرهنگ و انتشار کتاب و آموزش‌وپرورش کودکان، گفته بود: «به گمان من، نبود برنامه راهبردی مدون و حضور مدیران ناآشنا با ادبیات کودک -مدیرانی که شناختی ژرف از مقوله کودکی و نقش و اهمیت دوران کودکی ندارند- و فقدان ثبات مدیریتی، باعث پدیدآمدن چنین وضعیت اسفناکی شده است. کنارگذاشتن و یا دلسردکردن برخی مدیران کارآزموده خود کانون یا مدیران مجرب خارج از کانون موجب تشدید وخامت این وضعیت شده است. بی‌تردید، مدیرانی که بی‌شناخت کافی، چنین پست حساسی را پذیرفته‌اند، هم تقصیر و هم قصور دارند! به طریق اولی، مقامات بالاتر نیز در این خطای راهبردی شریک‌اند!». شرکای خطاها یا موفقیت‌های مدیر این افراد هستند که مدیرعامل جدید را برای کانون پرورش فکری کودکان برگزیده‌اند: وزیر آموزش‌وپرورش، وزیر علوم، وزیر ارشاد، وزیر اقتصاد، رئیس سازمان برنامه و بودجه و رئیس صداوسیما. بعد از انتشار نامه اقبال‌زاده، ۴۰ نفر از نویسندگان و فعالان ادبیات کودک آن را امضا و به انتخاب نظری انتقاد کردند، اما اتفاقی نیفتاد. فاضل نظری چهار سال مدیرعامل ماند و بعد از آن هم مهدی علی‌اکبرزاده آمد که یک سال و سه ماه مدیرعامل بود و حالا حامد علامتی بدون هیچ سابقه همکاری با کانون این مسئولیت را پذیرفته است. اگر حامد علامتی در سازمان دانش‌آموزی و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزی فعالیت‌های درخور تقدیری داشته است، بهتر نبود در همان مجموعه مجال خلاقیت و فعالیت بیشتری می‌داشت تا با بالابردن کیفیت این سازمان‌ها، نام آنها را در ردیف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ارتقا بخشد؟

آینگی حضور زنان

آزاده بی‌زارگیتی: عمری گذشته حالا. چیزی حدود ۲۰ سال که به شکل جدی نوشته‌ها و فیلم‌هایم بازتاب زندگی اجتماعی زنان است و تلاش می‌کنم در آثارم زنان وجه غایب و در حاشیه نباشند. از همین رو شاید در نخستین مقالاتم سال‌ها پیش که در هیئت دانشجویی جست‌وجوگر به تهران آمدم، بی‌درنگ در کتاب‌نامه فصل زنان به‌همراه نظریه‌پردازان این حوزه که هنوز از آنها می‌آموزم، تلاش می‌کردم تا به خوانشی از مفهوم جنسیت و زنان در کلیله و دمنه بپردازم، ردپای زنان را در کلیات سعدی بجویم و سرنوشت «رابعه بنت کعب» یا روشنک نوع‌دوست -از نخستین زنان گیلانی که به تأسیس مدارس دخترانه در رشت همت گذاشته بود- را در مقاله‌هایی پژوهشی بازنمایی کنم. روندی که تا امروز در آثارم و در مجله زنان امروز ادامه دارد. شاید بتوانم به واسطه آثارم، الگوهای از پیش تعیین‌شده پیشین را به گفت‌وگو بخوانم و از خلال آنها در حد کوچک خودم نگاهی روشنگرانه و رهایی‌بخش ارائه دهم. آثاری که در هر ساحتی بیش از همه جنبه اجتماعی و انتقادی داشته‌اند شاید در بهتر اندیشیدن ما مؤثر بوده باشند.

از همین رو بود که سال‌ها بعد مستند «فرشته‌ای روی شانه راست من» را ساختم شاید. مصائب ساخت «سپیده‌دمی که بوی لیمو می‌داد» -بازنمایی زندگی پنج زن مصدوم شیمیایی- را از همین رو به جان خریدم و با مستندبلند «نیمه پنهان ماه» که شش سال ناپیوسته از عمرم را وقفش کردم، تلاش کردم تا با وجود همه خلأهای تاریخی و آرشیوی به رخدادی همچون جنبش مشروطیت و بازخوانی حضور زنان در جنبش مشروطه بپردازم؛ چراکه فکر می‌کردم اکنون ما به‌شدت نیازمند خوانش‌ها و بازنویسی‌های جدیدی در تاریخ هستیم. حالا راه چاره را در سینما می‌جستم، انگار در سینمای مستند که به تعبیر گریرسون بیش از همه می‌توانست در آگاه‌کردن مردم مؤثر باشد.

دختران نجار، دونوازی برای یک رؤیا

پس از ساخت «اهل آب» که مستندی شاعرانه و مینی‌مال بود و به بازنمایی تلاش‌ها و زندگی روزمره دو زن ماهیگیر در جزیره هنگام می‌پرداخت، من که همیشه عاشق ساختن فیلمی در سرزمین مادری‌ام رشت بودم، به‌واسطه دوستی گیلانی، آشنایی بیشتر با لیلا و صدیقه گرامی برایم میسر شد.

پس از طی‌کردن دوره پژوهش، نوشتن فیلم‌نامه آغاز شد و پس از مدتی سرانجام با همراهی و همدلی دوستان بسیار عزیزی ایده ساخت مستند بلند «دختران نجار، دونوازی برای یک رؤیا» سرانجام به ثمر رسید. دختران نجار بخش دیگری از تجربه‌های دنباله‌دار من در ارتباط با زیست اجتماعی زنان پیرامونم بود که بی‌شک با بقیه آثارم پیوندی درون‌متنی دارد.

این مستند سینمایی روایتی از زندگی و تلاش‌های لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا است که از نخستین زنان نجار ایران هستند. یک‌جور کلیشه‌زدایی از مفهوم شغل. خط اصلی فیلم عاملیت و تلاش آنهاست در مسیر تحقق رؤیاهایشان. زنانی که می‌خواهند تعبیر کهن از مفهوم شغل را تغییر دهند و جایی برای خودشان و شغلشان در این فرهنگ مردانه بگشایند.

آنها در این مسیر ناچارند با هزاران مانع و با تمام جهان بجنگند انگار. خانواده و جامعه با همه مهر و علاقه‌ای که به آنها دارد، دختران نجار را در این هیئت پذیرا نیست و از آنها انگار همان تصویر ازلی-ابدی زن سنتی را می‌خواهد.

از آنجایی که شهر و جغرافیا بخش مهمی از هر فیلم مستندی است بی‌شک، بر آن شدم تا به بهانه این مستند، تاریخ اکنون شهر را هم دریابم و تماشاگر را با رفتارها، هنجارها و خرده‌فرهنگ‌های رشت از طریق زندگی این دختران بهتر بشناسیم و در واقع یک‌جورهایی قصه رشت را هم بگوییم و با آن برای مخاطبانمان خاطره‌سازی کنیم.

رشت با جنگل و دریا و باران‌های بی‌امانش، رشت با آسمان گرفته و موسیقی و فرهنگ و معماری بی‌نظیرش موتیف‌های خوش‌آهنگ و خاصی داشت که هر تماشاگر پرسه‌زنی را سر ذوق می‌آورد تا همین که خود را به صدای باران خیال‌انگیزش بسپارد، غرق در آرامش و خوشی شود. آن‌قدر عاشق شهر عزیزم بود که بسامد کلمه رشت در کتاب شعرم شاید یکی از بالاترین بسامدهاست.

اما برای هدف من به‌عنوان زنی که از دوران کودکی‌اش تاکنون عاشقانه با رشت پیوند داشت و در کنارش یک مستندساز اجتماعی هم بود، بسنده‌کردن به این زیبایی‌ها کافی نبود. واقعیت این است که کاربرد نماهای شهری برای من، غیر از ترسیم حال و هوای شاعرانه رشت عزیزم، نوعی زیرمتن اجتماعی هم بود.

اینکه نشان دهم همین شهر باران‌خیز، همین شهر نخستین‌ها که می‌توان لقب شهر مهربان را به او پیشکش کرد، گاه با تمام شاعرانگی و مهربانی‌اش برای کسانی که در آن زندگی می‌کنند و می‌خواهند نخستین‌ها را مرتکب شوند، به‌ویژه زنان، مثل هر شهر دیگری یک‌جور تضاد را به وجود می‌آورد و سلسله‌مراتبی را قائل است که در فیلم می‌بینیم. نسبت جنسیت و شهر در بسیاری مناسبات اجتماعی هنوز عادلانه نیست.

شهر هنوز هم نقش‌های هویتی را بر مبنای کلیشه‌های سنتی و ساختار قدرت تعیین می‌کند. شهر هنوز زن را به فضای خصوصی و مرد را به فضای بیرونی (عمومی) دعوت می‌کند و به این ترتیب نقش‌های اجتماعی هنور در قالب مناسبات جنسیتی و صلبی معنا می‌گیرد. این است که هنوز یکی می‌تواند نجار باشد و دیگری نه!

بازنمایی این زیرمتن‌های اجتماعی از شهر در کنار خاطرات و خوشی‌هایش شاید بخشی از تعهد اجتماعی‌ای بود که به عنوان مستندساز حس می‌کردم. شاید بتوانیم با افشاگری در باب کاستی‌ها، با واقعیت خودمان از شهر روبه‌رو شویم تا تلاش کنیم شهروندان بهتری باشیم برای بهبود اوضاع پیرامونمان.

آرزویم این بود تا به واسطه تولید این اثر، بازنمایی زندگی دختران نجار و تلاش‌های لیلا آوخ و صدیقه مؤمن‌نیا نشان دهم هر انسانی علاقه‌مندی‌ها و توانمندی‌های خودش را دارد؛ پس بهتر است از نگاه جنسیتی و سلسله‌مراتبی به مسائل دست برداریم تا دنیای برابر و بهتری بسازیم. «دختران نجار» در کنار «اهل آب» در کنار فیلم دیگری در آینده _اگر زنده بودم و اگر میسر شد_ بناست سه‌گانه‌ای باشد و تلاشی برای ایجاد فضای گفتمانی جدیدی در باب شغل و جنسیت از خلال سینما. «دختران نجار، دونوازی برای یک رؤیا»، مانند برخی دیگر از آثارم حضور جهانی دلگرم‌کننده و خوبی داشت اما طی خلق هر اثری بیش از همه آرزو و امیدم این است که شاید به واسطه آثارم، مفاهیم اجتماعی و تاریخی اندکی تغییر کنند و تماشاگر آثارم پس از تماشای آثار من دیگر آن آدم قبلی نباشد. دوستی می‌گفت: مستندساز فرشته‌ای است در کار ساخت جهان. فرشته‌بودنش را نمی‌دانم اما می‌دانم مستندساز متعهد همه تلاش و آثار نقادانه‌اش به سبب ساختن جهانی بهتر است؛ جهانی که البته خود آن مستندساز هرگز سهمی از آن ندارد انگار...!

پرنده آبی

«سایه» در کشور همسایه

فرهاد فرامرز:* مرگ هوشنگ ابتهاج، «سایه»، بدون شک یک رویداد متأثرکننده نه‌تنها برای ایرانیان، بلکه برای کشورهای فارسی‌زبان به‌ویژه افغانستان نیز بود. در نخستین ساعاتی که خبر مرگ سایه در رسانه‌ها منتشر شد، شبکه‌های اجتماعی شهروندان افغانستان پر شده بود از عکس، شعر و دکلمه‌های سایه. شماری از علاقه‌مندان اشعار سایه در «توییتر» و «کلاب‌هاوس» با برگزاری برنامه کارکردهای او را گرامی داشتند و یک عده مرگ او را به جوامع فارسی‌زبان تسلیت می‌گفتند و برخی هم خاطراتشان را از شعرها و آهنگ‌هایی که از شعرهای او ساخته شده است، نوشتند. اما واکنش یک عده از شاعران، اهالی سیاست و جوانان افغانستان جالب و تأمل‌برانگیز بود: امرالله صالح، معاون پیشین ریاست‌جمهوری در نوشته کوتاهی مرگ سایه را به همه فارسی‌زبانان تسلیت گفته و نوشته است «پیکر او به خاک سپرده می‌شود، ولی«سایه»اش تا جهان است به زبان فارسی طراوت می‌دهد. احمد مسعود، رهبر جبهه مقاومت ملی افغانستان نیز همدردی‌اش را نسبت به مرگ سایه با متنی کوتاه بیان داشته است. پرتو نادری از شاعران شناخته‌شده افغانستان در یادداشتی از آشنایی‌اش با اشعار سایه گفته است و از خاطراتی که در سال‌های آشنایی‌اش با او داشته. او نوشته است: «وقتی خبر مرگش را شنیدم، چنان بود که گویی یک دوست ۵۰ساله خود را از دست داده‌ام». محمدافسر رهبین، رایزن فرهنگی پیشین افغانستان در ایران، در سوگ سایه غزلی با این مطلع نگاشته است: «غریب و غم‌زده و بی‌دیار سایه شکست/ کنار پنجره‌ای انتظار سایه شکست». جاوید فرهاد از شاعران نام‌آشنای افغانستان نیز در «غزل‌مویه‌ای» همدردی‌اش را این‌گونه ابراز کرده: «امروز غروب غزل و حس و زبان است/ هوشنگ‌ترین سایه‌ات ای شعر نهان است...». یعقوب یسنا، استاد دانشگاه بیرونی نیز مرگ سایه را تسلیت گفته و در بخشی از نوشته‌اش آمده: «سایه منظومه ذوقی و فکری شاعرانه معناداری داشت که با دیدی رمانتیک به عشق، زندگی، زمان، زبان و مرگ می‌نگریست. جالب این بود که این دید را با استفاده از گذشته زیبایی‌شناسی شعر فارسی از حافظ و... به زیبایی‌شناسی شعر معاصر فارسی یعنی به اخوان، نیما، بهبهانی و... پیوند می‌زد». سایه از میان نسل خودش، شناخته‌شده‌ترین شاعر نزد اهالی فرهنگ و ادب افغانستان است. سایه و هم‌نسلان او را در افغانستان از دهه‌های ۵۰ و ۶۰ هجری خورشیدی بعد می‌شناسند، اما سایه در میان نسل جوان افغانستان، با این غزلش «امشب به قصه دل من گوش می‌کنی/ فردا مرا چو قصه فراموش می‌کنی» که توسط هنرمند پرآوازه افغانستان، احمد ظاهر خوانده شده، بیشتر معرفی شده است. احمد ظاهر در کنار اینکه برای خیلی از هنرمندان بعد خودش الگو شد و تأثیرگذار بود، با انتخاب و آهنگ‌کردن شعرهایی از شاعران معاصر ایران به‌ویژه از ابوالقاسم لاهوتی با غزل «تنیده یاد تو در تار و پودم میهن ای میهن ای میهن/ بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن»، سیمین بهبهانی با این غزل «ستاره دیده فروبست و آرمیده بیا/ شراب نور به رگ‌های شب دوید و بیا» و فروغ فرخزاد با شعر «مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ در بهاری روشن از امواج نور» و... سبب شد تا توجه نسل‌جوان و نسل آینده افغانستان را به این شاعران جلب کند.

هرچند به باور آگاهان، شاعران معاصر افغانستان (از ۱۳۲۰ به بعد) با شعر و شاعران معاصر یا پس از نیما یوشیج توسط مجله‌های موسیقی (۱۳۲۰) و سخن (۱۳۲۲) آشنا شده‌اند، اما با آهنگ‌شدن شعرهای شاعران یادشده به‌ویژه اشعار سایه توسط احمد ظاهر، این آشنایی بیشتر و بیشتر شد. در این میان، سایه از محبوبیت خاصی نزد اهل فرهنگ و ادب افغانستان برخوردار است که البته این محبوبیت، در کنار دیگر ویژگی‌ها، می‌تواند بیشتر به یمن گسترش شبکه‌های اینترنتی و دردسترس‌بودن آثار او باشد.

***خبرنگار افغانستانی**

گزارش

مردم افغانستان غمگین‌تر می‌شوند

ما هر روز اخباری درباره میزان عصبانیت، احساس بدبختی و پرخاشگری در ایران و دیگر کشورهای همسایه می‌شنویم. خودمان هم این واقعیت را پذیرفته‌ایم که دیگر باید جزء عصبانی‌ترین، پرخاشگرترین افراد جهان باشیم. پذیرفته‌ایم که مدام در کشورهای جهان توصیه شود به «ایران» سفر نشود و مدام هشدار داده شود که قرار است اتفاقات بدی برایشان در کشور ما رخ دهد. گردشگری هم اگر می‌آید از کشورهای همسایه است و برای خرید مواد غذایی ارزان‌تر. احساس می‌کنیم ارتباطمان با جهان در حال قطع‌شدن است. نکته‌ای که ما را با تمام جهان و نظرسنجی‌ها متفاوت می‌کند، میزان تأثیرگذاری کرونا و همه‌گیری ناشی از آن و اثرات منفی اقتصادی آن بر کشورمان است . به‌هرحال آن‌طور که مؤسسه نظرسنجی گالوپ در تحلیلی که چندی پیش منتشر کرده، کرونا تأثیر بسزایی در میزان احساسات منفی سراسر جهان داشته است؛ مثلا اینکه در حال حاضر مردم تجربیات منفی بیشتری را پشت سر می‌گذارند. استرس، غم و نگرانی در سراسر جهان افزایش یافته است و از همه مهم‌تر اینکه در یک سال گذشته، مردم کمتر احساس استراحت کرده و لذت کمتری را تجربه کرده‌اند. سال گذشته به عنوان دومین سال شیوع همه‌گیری محسوب می‌شد و این انتظار بود که نسبت به سال اول، مردم جهان حال و روز بهتری داشته باشند. برخلاف تصور و بر اساس آخرین به‌روزرسانی سالانه جهانی گالوپ در مورد احساسات منفی و مثبت روزمره مردم، سال دوم همه‌گیری برای جهان حتی از سال اول هم سخت‌تر بود.

هشدار به سیاست‌گذاران

در سال ۲۰۲۱ جهان کمی غمگین‌تر، نگران‌تر و پراسترس‌تر از سال قبل شد. مانند هر سال، گالوپ از بزرگسالان ۱۲۲ کشور و منطقه درباره پنج تجربه منفی و پنج تجربه مثبت در روز قبل از نظرسنجی پرسید و نتایج را جمع‌آوری و تحلیل کرد. طبق این نظرسنجی، تعداد بیشتری از شرکت‌کنندگان احساسات منفی را تجربه می‌کنند. در سال دوم همه‌گیری، مردم حتی با عدم اطمینان بیشتری نسبت به سال قبل زندگی کرده‌اند. با وجود واکسن‌ها، تعداد بیشتری از مردم بر اثر کووید۱۹ جان خود را از دست دادند. با این حال، همه‌گیری به‌طور کامل مقصر افزایش احساسات منفی نیست. داده‌های گالوپ نشان می‌دهد جهان برای یک دهه در مسیر منفی قرار داشته است. با این حال، افزایش و تداوم تجربیات منفی در سال ۲۰۲۱، هم‌زمان با کاهش تجربیات مثبت، نشان می‌دهد که برای سیاست‌گذاران مهم است تا دریابند و بفهمند چرا جهان در این مسیر قرار دارد و به دنبال راه‌هایی باشند که بتوانند مسیری را که چنین به سوی سرازیری پیش می‌رود، تغییر دهند.

مردم افغانستان نگران‌ترین در ۱۶ سال گذشته

همان‌طور که حدس زده می‌شد، یکی از کشورهای خاورمیانه در صدر کشورهای غمگین قرار گرفت و پس از اتفاقی که در افغانستان با خروج ارتش آمریکا و حضور طالبان رخ داد، مردم افغانستان کمترین میزان تجربه مثبت و بیشترین میزان تجارب منفی در جهان را دارند. زندگی افغان‌ها قبل از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱ در حال بحران بود. بیشتر افغان‌ها برای تأمین غذا و سرپناه با مشکل مواجه بودند، تعداد کمی احساس امنیت می‌کردند و هر سال زندگی‌شان بدتر می‌شد. اما هرقدر هم که این تصویر تیره و تار است، نظرسنجی‌های گالوپ که در ماه آگوست و سپتامبر انجام شد -با عقب‌نشینی ایالات متحده و کنترل طالبان- نشان داد که افغان‌ها در حال ازدست‌دادن اندک ذخیره شادی خود هستند. افغانستان از سال ۲۰۱۷ به‌جز سال ۲۰۲۰ که گالوپ نتوانست کشور را به دلیل همه‌گیری بررسی کند، هرساله به عنوان کشوری با کمترین میزان تجربه مثبت در جهان شناخته می‌شد. با این حال، وقتی تنها ۳۲ درصد مردم این کشور از تجربه مثبت خود خبر دادند، رکورد جدیدی در میزان غم و ناراحتی در جهان ثبت شد. در واقع این میزان شاخص تجربه مثبت نه‌تنها پایین‌ترین میزان برای افغانستان بود، بلکه رکورد پایین‌ترین میزان شادی در ۱۶ سال گذشته در میان تمام کشورهای جهان بود.

تجربه نگرانی ۸۰ درصد مردم افغانستان

قبل از اینکه طالبان کنترل را به دست بگیرند، تجربیات مثبت روزانه محدود بود، اما این احساسات در سال ۲۰۲۱ از افغانستان ناپدید شد. کمتر از ۲۰ درصد از افغانستانی‌ها گفته‌اند که در روز قبل احساس لذت کرده‌اند، لبخند زده‌اند، چیز جالبی یاد گرفته‌اند یا احساس آرامش داشته‌اند. ۸۰ درصد افغانستانی‌ها اعلام کرده‌اند احساس نگرانی دارند و بیش از ۷۴ درصد آنها دچار استرس روزانه هستند. افغانستان با فاصله بالایی رکورد نگران‌ترین و غمگین‌ترین مردم جهان را از آن خود کرده است. هیچ کشور دیگری در روند ۱۶ساله آمارسنجی گالوپ این میزان نگرانی را گزارش نکرده است.